



- در محضر بزرگان

تفاوت تکلیف و تکلف

حجت الاسلام رفیعی درباره کارهایی که از عهده انسان خارج است اما گاهی اوقات بعضی هایمان فکر می کنیم باید آن را انجام دهیم، گفته اند:«باید بین تکلیف و تکلف مرزی قائل شویم و گاهی تکلفی را در ذهن خودمان به عنوان تکلیف در نظر بگیریم. پذیرایی و احترام به مهمان به اندازه توان، تکلیف است ولی اگر مهمانی به خانه ات بیاید و بروی قرض کنی و خودت و خانواده ات را به زحمت بیندازی، مرتکب تکلف شده ای. در واقع تکلف یعنی چیزی که انسان حقیقتاً آن گونه نیست و خودش را به زحمت بیندازد تا این گونه به نظر برسد. بنابراین اگر بیش از توان مان کاری را انجام دهیم و خود و اطرافیان مان را به زحمت بیندازیم، اهل تکلف شده ایم؛ زندگی بی تکلف شیرین تر است.      تارنمای سمت خدا

- یادش بخیر



- داستانک

زن و شوهر مغرور!

«توماس هیلر»، مدیر اجرایی یکی از معروف ترین شرکت های بیمه عمر همراه همسرش در بزرگراهی بین ایالتی در حال رانندگی بود که ناگهان متوجه شد بنزین خودرو اش کم شده است. «هیلر» به سمت اولین خروجی پیچید و از بزرگراه خارج شد و خیلی زود پمپ بنزین مخروبه ای را که فقط یک پمپ داشت پیدا کرد. او از مسئول آن جا خواست باک بنزین را پر و روغن خودرو را بازرسی کند. سپس برای رفع خستگی پاهایش، به قدم زدن در اطراف پمپ بنزین پرداخت. هنگامی که به سوی خودروی خود باز می گشت، دید که متصدی پمپ بنزین و همسرش مشغول گفت و گو هستند. وقتی به داخل خودرو برگشت، دید که متصدی پمپ بنزین دست تکان می دهد و شنید که می گوید: «گفت و گوی خیلی خوبی بود.» پس از خروج از جایگاه، از زنش پرسید که آیا آن مرد را می شناسد؟ او بی درنگ پاسخ داد که می شناسد. آنان در دوران تحصیل به یک دبیرستان می رفتند و یک سال هم با هم نامزد بوده اند! هیلر با لحنی آکنده از غرور گفت: «هی خاتم، شانس آوردی که من پیدا شدم. اگر با او ازدواج می کردی به جای زن مدیر کل، همسر یک کار گر پمپ بنزین شده بودی.» زنش هم خیلی سریع پاسخ داد: «عزیزم، اگر من با او ازدواج می کردم، او الان مدیر کل بود و تو کار گر پمپ بنزین!»      جام جم آنلاین

- انگلیش آموزی

نویسنده: میترآ تااری، تصویر ساز:سعید مرادی



- اندک صبر

دوست داشتن های بی دلیل!

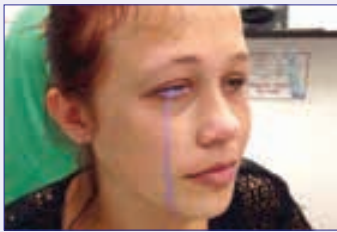
چقدر این دوست داشتن های بی دلیل خوب است مثل همین باران بی سوا ل که هی می بارد که همی اتفاقا آرام و شمده، شمده می بارد



یکی از زیباترین منظره های عبور و مرور قطارها در ژاپن، عکس از روتنز

- دور دنیا

اشک های بنفش یک زن!



آدیستی سنترال/«کت گالینگر» زن جوان کانادایی برای این که چهره زیبایی داشته باشد، تصمیم گرفت داخل چشمانش را تاتو کند! این اقدام او در نهایت منجر به اتفاقات عجیب و ناشناخته ای شد! یک روز بعد از تاتوی چشمانش، اشک های بنفش از چشمان او سرازیر شد! متأسفانه پزشکان نتوانستند علت رنگ عجیب این اشک هارا کشف کنند و در نهایت یک هاله بنفش کم رنگ دور مردمک این زن را پوشاند و بینایی یک چشم او را گرفت!

ایده جدیدی برای ترساندن!



آدیستی سنترال/ جشن هاووین هر سال در آمریکا برگزار می شود و مردم هر بار به دنبال ایده های جدیدتری برای ترساندن یکدیگر هستند. این بار یک مغازه شیرینی پزی ایده ترسناک و عجیبی را قرار است اجرا کند. شیرینی ها و دونات های خوشمزه این شیرینی پزی توسط فردی که لباس ترسناک دلقک ها را پوشیده است به خانه ها ارسال می شود؛ با این روش ارسال شیرینی، حالا مردم می توانند راحت تر دوستان و آشنایانشان را بترسانند چرا که این دلقک برای ترسناک شدن ماجرایک تیر هم به همراه دارد و از همه توانش برای ترساندن استفاده می کند!

لاغر شدن ۵ کیلویی با سیب زمینی!



دیلی میل / یک سال پیش زمانی که همه شنیدند یک مرد استرالیایی قصد دارد برای لاغر شدن از رژیم خوردن سیب زمینی پیروی کند خیال کردند او عقل خود را از دست داده است اما حالا این مرد پس از گذشت یک سال توانسته است با خوردن سیب زمینی وزن خود را کاهش دهد. «اندرو فلیندرز» اهل استرالیا و صاحب دو فرزند است که پس از مراجعه به پزشکان زیاد برای رژیم غذایی، خودش تصمیم گرفت برای لاغر شدن فقط از سیب زمینی استفاده کند اما پزشکان او را از این رژیم منع کردند تا این که بعد از یک سال فقط سیب زمینی خوردن، ۵۰ کیلو لاغر شد.

هنرنمایی خیره کننده روی کیک!



آدیستی سنترال/«مگی آستین» هنرمند شیرینی فروش میان سال آمریکایی که در تمام عمرش آشپز بوده است در حین آشپزی متوجه علاقه و استعدادش در نقاشی و مجسمه سازی می شود. او حالا کیک هایی درست می کند که گل تزینی روی آن ها که از مواد خوراکی ساخته شده است، به قدری واقعی به نظر می رسد که قابل تشخیص نیست. کیک های بی نظیر و استثنایی او در سراسر آمریکا معروف است و هیچ کس حتی نمی تواند ذره ای شبیه به او کیک درست کند!

دوچرخه سواری با کار تن طرح خودرو در روز بدون خودرو در فرانسه، عکس از خبرگزاری فرانسه



- سفرنامه

تفاوت عجیب حقوق یک خدمتکار هتل و یک روان شناس در کوبا!



«منصور ضابطیان» نویسنده و گردشگر، درباره درآمد خدمتکاری به نام «رزماری» در یکی از هتل های کشور کوبا می نویسد: «رزماری» تقریباً آن جازندگی می کند. بیست و چهار ساعته آن جاست. پدر و مادرش را چند سال پیش از دست داده و توی شهری که اسمش یاد نمی آید، با مادر بزرگش زندگی می کرده. فوق لیسانس روان شناسی دارد و دو سال است در سرش تمام شده. می پرسم: «مگر توی رشته خودت کار نیست که این جا کار می کنی؟». می گوید: «چرا ولی در آمدش کم است.» می گویم: «یعنی پولی که این جا می گیری از پول یک فوق لیسانس روان شناسی بیشتره؟» می گوید: «آره تقریباً دو برابر.» خیلی دوست دارم که بدانم حقوقش چقدر است اما این یک پرسش خیلی خصوصی است که در بسیاری از فرهنگ ها غیر مودبانه به حساب می آید. «رزماری» خودش پیش دستی می کند و می گوید: «این جا هر ماه ۷۰۰ کوک می گیرم. تازه جای خواب هم دارم!» هر کوک معادل یک دلار است. حقوقی که از نظر «رزماری» خوب است یعنی ماهیانه ۷۰ دلار! از او می پرسم: «یعنی یک روان شناس این جا ۳۵ کوک (حدود ۱۱۰ هزار تومان) می گیره؟» می گوید: «آره همین حدودا!»

برگرفته از کتاب «سیاستین» اثر «منصور ضابطیان»

- حکایت

ناصرالدین شاه و مرد زغال فروش

ناصرالدین شاه در بازدید از اصفهان با کالسکه سلطنتی از میدان کهنه عبور می کرد که چشمش به زغال فروشی افتاد. مرد زغال فروش فقط یک شلوارک به پا داشت و مشغول جدا کردن زغال از خاکه زغال ها بود و در نتیجه گرد زغال با بدن عرق کرده و عریان او منظره وحشتناکی را به وجود آورده بود. ناصرالدین شاه سرش را از کالسکه بیرون آورده و زغال فروش را صدا کرد. زغال فروش بدو آمد جلو و گفت: «بله قربان.» ناصرالدین شاه با نگاهی به سر تا پای او گفت: «چهنم بوده ای؟» زغال فروش زرنگ گفت: «بله قربان!» شاه از برخورد زغال فروش خوشش آمد و گفت: «چه کسی را در چهنم دیدی؟» زغال فروش حاضر جواب گفت: «این هابی که در رکاب اعلی حضرت هستند، همه را در چهنم دیدم.» شاه به فکر فرورفته و بعد از مکث کوتاهی گفت: «مرآن جا ندیدی؟» زغال فروش فکر کرد که اگر بگوید شاه را در چهنم دیده که ممکن است دستور قتلش صادر شود، اگر هم بگوید ندیدم که حق مطلب را ادا نکرده است. پس گفت: «اعلی حضرت، حقیقتش این است که من تا ته چهنم نرفتم!»

برگرفته از سایت «یکی بود،



- خودمونی

شهر را برای کم توانان آماده کنیم

از مترو پیاده شدم و به دلیل مشکلات پا و کمرم خواستم با آسانسور بالا بروم که دیدم اتاقک آسانسور پر شده، در حالی که جوانی سوار بر صندلی چرخ دار نتوانست سوار آن بشود. کاری به این ندارم که آن هابی که سوار آسانسور شده بودند واقعا توان بالا رفتن از پله ها را داشتند یا نه، چون اگر کسی من را هم آن جا می دید حتما با خودش می گفت «با این سن و هیکلش خیالت نمی کنه می خودا با آسانسور بره بالا؟» غافل از این که بیماری هایم از یک پیرمرد هم بیشتر است! ولی صحنه ای که اعصابم را به هم ریخت این بود که هیچ کدام از سوارشدگان، بیرون نیامدند تا جوان معلول با صندلی چرخ دارش که هیچ راهی به جز آسانسور برای بالا رفتن نداشت، سوار آن بشود. این درست که مسئولیت آماده سازی شهر و معابر و وسایل نقلیه برای معلولان، جانبازان، بیماران، سالمندان، بانوان باردار و کودکان با ما مردم معمولی نیست ولی همراهی و همکاری با این افراد که از عهده مان بر می آید. اگر وقتی ناتوانی را در وسایل نقلیه عمومی می بینیم جایمان را بهش بدهیم، اگر خودرویمان را جلوی پل ها و گذرها پارک نکنیم، اگر با مصالح و نخاله های ساختمانی و اسباب و وسایل پیاده روها را نپنیدیم، اگر در صفا هوایشان را داشته باشیم و بگذاریم زودتر از ما کارشان راه بیفتد، اگر برای وارد یا سوار شدن این همسفریان به مکان ها و وسایل نقلیه کمک شان کنیم، اگر در پارکینگ ویژه معلولان پارک نکنیم، اگر مسیر تردد نابینایان را باز بگذاریم و اگر خیلی کارهای ساده ولی مهم دیگری از این دست انجام بدهیم، قطعاً خیلی از مشکلات را از جلوی پا و عصا و صندلی چرخ دار این عزیزان برداشته ایم و در نهایت می توانیم امیدوار باشیم بقیه به سازی های شهر که به عهده مسئولان است، زودتر و بهتر انجام شود.

علیرضا کاردار

ارزش این دنیا!

روزی رسول خدا (ص) و اصحابش از کنار لاشه بزغاله گوش بریده ای که در زیاله دان افتاده بود، عبور می کردند. آن حضرت(ص) خطاب به همراهانشان فرمودند: «این لاشه بزغاله چه اندازه ارزش دارد؟» پاسخ دادند: «اگر زنده بود، شاید یک درهم ارزش نداشت و مرده آن کمترین قیمتی ندارد.» پیامبر(ص) فرمودند: «سوگند به خداوندی که جانم در دست اوست، دنیا در نزد خداوند از این بزغاله در نزد اهلش پست تر است.»

اصول کافی، حدیث ۸

- پند نیکان



- ماوشما

«امید به زندگی من که دانشجوی هستم را با مطلب «خوابگاه دوران دانشجویی روسای جمهور فرانسه و برندگان نوبل» به کجا رساندید؟

«ویژگی های یک خوابگاه مناسب که در پرورنده نوشتن رو به رئیس های دانشگاه ها بدید. به ما که ربطی نداره! اون ها باید بخونن.

«زیارت عاشورا در تمامی جنبه ها برای ما حرف ها و نکات پیدا و پنهان بسیاری دارد. تقاضا دارم پرورنده ای را به بررسی این نکات، اختصاص دهید و از کلام بزرگان هم استفاده کنید. التماس دعا.

«منشون از ستون «یادبوده» که تنها مطلب روزنامه خراسان در روز تجلیل از اسرا و مفقودان در صفحه همشهری سلام بود. از طرف یک اسیر که به عشق ایران، هر دو دستش را داده است.

«ژست درگیر شوندگان در پارلمان اوگاندا، خیلی بروسلی وار بود. تابلو بود برای دعوا اومده بودن!

«زمان هی داره تندتر رانندگی می کنه، بهش میگم آروم برو اما نمی شنود! اشکال نداره، کمربند بستم. اگر خواست تصادف کنه، فرمون رو تاب میدم! روزهای سخت قبل از کنکور ۹۷.

«تا ابد بر کشتگان دشت نینوا باید خون گریست. بد به حال کوفیان که از قافله عشق جا ماندند و وای بر آنان که حقیقت را بر سر نیزه بردند.

بد به حال عمرین سعد که معامله حقیری کرد و خوشا به حر که در واپسین لحظات به ندای حق «کیست مرا یاری کند؟» لبیک گفت و از سپاه باطل جدا و با حق جاودانه شد. این ها درس های آزادیگی ۷۲ گوهر دشت نینوا در برابر عده زیادی است که تعلقات دنیوی کور و کرشان کرده بودو و کردند آن چه نباید می کردند.

